

حکومت دینی و دموکراسی

(بررسی آرا و اندیشه‌های دکتر محمد مجتهد شبستری و آیت‌الله مصباح یزدی)

احمد رشیدی^۱

جمال مختاری^۲

پذیرش نهایی ۹۶/۶/۱۵

دریافت ۹۶/۵/۱۰

چکیده

تلاش برای تلفیق «دین» و «دموکراسی» از مصداق‌های کشمکش سنت و مدرنیته است. این جدال بر سر مباحث دموکراسی و حکومت دینی با زایش نظریه «مشروطه مشروعه» در مقابل نظریه «مشروطه مطلقه» مشروطه خواهان آغاز شد و از آغاز دوران معاصر همواره کانون توجه متفکران اسلامی بوده است، چنان‌که متفکران همواره بر سر مسائلی مانند «اصالت رأی مردم»، «تلازم میان حق و تکلیف» و «مشروعیت و مقبولیت» اختلاف رأی داشته‌اند. سازگاری و ناسازگاری دموکراسی با حکومت دینی آرای بسیاری به خود دیده است: عده‌ای دموکراسی و حکومت دینی را سازگار و هم‌راستا در جهت رسیدن به یک هدف می‌دانند و عده‌ای این دو را همچون دو خط موازی که هیچ‌گاه به هم نمی‌رسند، با یکدیگر ناسازگار می‌دانند. در این میان آیت‌الله مصباح یزدی با نگاهی برآمده از نصوص دینی و دکتر مجتهد شبستری با نگاهی برآمده از «هرمنوتیک» آرای خود را در این خصوص سامان داده‌اند. آیت‌الله مصباح یزدی، دموکراسی را دستاورد شوم ماجرای «سقیفه» می‌داند و نظریه ولایت مطلقه فقیه را محور حکومت اسلامی معرفی می‌کند، در حالی‌که دکتر مجتهد شبستری قائل به وجود «دموکراسی مسلمانان» است و دو اصل «آزادی» و «مساوات» را شاه‌رگ تئوری دموکراسی خود می‌داند. این پژوهش با واکاوی اندیشه‌های دکتر مجتهد شبستری و آیت‌الله مصباح یزدی، نسبت میان «دین و دموکراسی» در نگاه این دو اندیشمند را بررسی کرده و شاخصه‌های حکومت دینی و دموکراسی از دیدگاه دکتر مجتهد شبستری و آیت‌الله مصباح یزدی بیان را می‌کند و نتایج حاصل از این مقایسه را صورت‌بندی و ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی

دموکراسی، حکومت دینی، مردم، مصباح یزدی، مجتهد شبستری.

۱. دانشجوی گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران:

a.rashidi@umz.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی در اسلام، دانشگاه مازندران:

jamal.pers@gmail.com

مقدمه

سازگاری یا ناسازگاری «سنت» و «مدرنیته»، امروزه بیش از همیشه نمایان است. «اسلامیزه» کردن عناوینی همچون حقوق بشر و علوم انسانی تحت عنوان «حقوق بشر اسلامی»، «علوم انسانی اسلامی»، «معماری اسلامی»، «سبک زندگی اسلامی»، «مدیریت اسلامی» و ده‌ها عنوان دیگر این تقابل را بیشتر نمایان می‌کند. از طرف دیگر رشد گرایش‌های سکولار در سال‌های اخیر، نوعی دوقطبی‌گریزناپذیر میان دین‌گرایان و سکولارها در جامعه پدید آورده است.

تا آغاز دوره روشننگری در اروپا، هر تلاش نوگرایانه در حوزه دین با تردیدهای بزرگی نگریده می‌شد. دین، تنها منبع مرجعیت اخلاقی به شمار می‌آمد؛ از این رو فیلسوف انگلیسی به نام توماس هابز، بارها به سختی آماج حملات قرار می‌گرفت، چنان‌که او را «ملحد» می‌خواندند. او در مقدمه کتابش لویاتان این مسئله را ذکر می‌کند و بر این باور است که مخالفان در درجه اول نه به دلیل «بیانات سیاسی»، بلکه به علت ارائه «تحلیل‌های بدیع دینی»، بر او خشمگین شده‌اند.

در مضامین اسلامی ضرورت برپایی و استقرار حکومت تا آنجاست که در روایتی از حضرت علی آمده است: «دولت، دولت است؛ چه مؤمن باشد، چه کافر» (فیرحی، ۱۳۹۶) و آنچه همواره اختلافی بوده، مبانی تشکیل حکومت و دولت بوده است. در مغرب زمین، پس از گذار از قرون وسطی و تفتیش عقاید، و با ورود به دوران جدید، این مبنای خاستگاه حکومت، مشروعیتی الهی دارد از عرصه تئوری پردازی کنار گذاشته شد و کلیسا تنها در امور معنوی، مورد اقبال جامعه لیبرال شده غرب قرار گرفت. به عکس، در جوامع اسلامی و از جمله در کشور ما، قدسی و الهی دانستن مفاهیمی چون حکومت، در مقابل عرفی و زمینی دانستن آن همواره در تئوری پردازی‌ها در باب حکومت محل تضارب آرا بوده است و اسلام‌گرایان درباره عناوینی چون دموکراسی، مقبولیت، جایگاه و نقش مردم به مثابه پایه‌های نظریه حکومت به شیوه‌های گوناگون بحث کرده‌اند. اصرار بر لزوم حکومت دینی و تطبیق آن با عناوین برخاسته از مدرنیته از جمله دموکراسی و حقوق مردم در میان متفکران معاصر نظرات گوناگونی را

برانگیخته است.

جدال پایان ناپذیر سنت و مدرنیته در ایران با نخستین قربانی خود، شیخ فضل الله نوری به طور ویژه‌ای از زمان مشروطه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد. مسئله رأی و اراده مردم و مشروعیت و مقبولیت به فراخور زمان وارد ادبیات سیاسی ما شد، چنان‌که اخیراً نیز در پی سخنرانی رئیس جمهور منتخب ملت در انتخابات ۱۳۹۶ در جمع اساتید دانشگاه‌ها به تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۹۶، بار دیگر به طور رسمی در عرصه عمومی سیاست مطرح شد و مراجع، علما و نخبگان دانشگاهی و حوزوی واکنش‌های زیادی به آن نشان دادند. در این میان مطالعه موردی اندیشه‌های دکتر محمد مجتهد شبستری و آیت الله مصباح یزدی کانون بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. آرا و اندیشه‌های دکتر محمد مجتهد شبستری

۱-۱. حکومت از دیدگاه مجتهد شبستری

شبستری معتقد است که تغییر واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران موجب شده تا قرائت مردمی و غیراقتدارگرایانه از اسلام و قانون اساسی که مشروعیت سیاسی همه مقامات مسئول کشور را ناشی از خواست و اراده سیاسی مردم می‌داند، در نظر مردم ایران تنها قرائت قابل قبول و قابل عمل دیده شود و این واقعیت چنان اثر گذاشته که اقتدارگرایان ناچار شده اند نظریه «مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی» را مطرح کنند و از این طریق مواضع خود را تعدیل کنند (شبستری، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

شبستری همچنین بیان می‌کند امروزه پرسش اصلی در باب حکومت این است که «چگونه باید حکومت کرد؟ نه اینکه چه کسی باید حکومت کند» و می‌گوید: منظور این سؤال این است که حکومت کم‌خطراتر چگونه امکان پذیر است. در اینجا است که مسئله «حکومت چیست؟» تبدیل به یک مسئله علمی می‌شود. در ارتباط با این مسائل دوگونه پیش‌فهم ممکن است: یک پیش‌فهم این است که تمدن‌سازی، جامعه‌سازی و نهادهای حفظ‌کننده عدالت به زندگی دنیایی مربوط است و کار انسان است، نه کار خدا.

کار خدا این نیست که به انسان بگوید چگونه مدنیت به وجود بیاور، چگونه سازمان‌های اجتماعی را تأسیس کن و... این انتظارات را از خداوند نمی‌توان داشت، خدا را نمی‌توان در این مسائل جانشین انسان کرد. پیش‌فهم دیگر این است که برای حل مشکلات این جهانی باید همیشه از عالم غیب راهنمایی‌هایی بیاید؛ خداوند باید به وسیله پیامبران یک سنت دینی تأسیس کند. معلومات امروزه ما از تاریخ زندگی نشان می‌دهد جامعه‌های انسانی ذاتاً متحول و متغیر است و نمی‌توان برای تکامل چارچوب‌های آن ابلاغ از طرف پیامبران را انتظار داشت (شبستری، ۱۳۸۱: ۴۶).

به باور مجتهد شبستری، هیچ‌گونه حق حکومت اختصاصی برای انبیا وجود نداشته است. انبیا در طول تاریخ نقش یک پیام‌آور را داشته‌اند، نه حکومت‌کننده. نظریه حکومت اختصاصی تفویض شده از طرف خداوند به انبیا دلیل قابل دفاعی ندارد. تاریخ گواه می‌دهد که بعضی از پیامبران حکومت کرده‌اند که این یک واقعیت تاریخی است، ولی نمی‌تواند دلیل هیچ نظریه کلامی و اعتقادی قرار بگیرد؛ مثلاً در مورد بنی اسرائیل مکرراً در قرآن گفته شده که خداوند به داوود و آل داوود «ملک» عطا کرد؛ همان‌طور که در موارد دیگری می‌گوید: خداوند به شما روزی می‌رساند یا خداوند نعمت‌هایش را بر شما شامل می‌گرداند. در واقع «مُلک» (فرمانروایی و حکومت)، نوعی نعمت تلقی شده که به بعضی انبیا داده شده است. در آن آیات یا موارد دیگر نیامده است که خداوند حق حکومت را از جانب خودش به عنوان حق به نبی تفویض کرده و به دیگران واجب کرده که از او تبعیت کنند. در جوامع دینی مثل جامعه بنی اسرائیل و جامعه صدر اسلام، دین و حکومت دینی از هم جدا نیستند؛ یعنی حکومت رنگ دینی دارد و تبعیت از حاکم هم رنگ دینی دارد و مسئله دینی به شمار می‌آید (شبستری، ۱۳۸۱: ۲۲۱).

صحه گذاشتن به رنگ دینی حکومت در آن جوامع، امری تأسیسی از طرف خداوند نبود، بلکه پذیرفتن واقعیتی بود که در جامعه وجود داشت. اگر در بعضی آیات قرآن آمده که خدا از شما می‌خواهد از نبی اطاعت کنید، نباید این‌گونه فهمید که خداوند یک حق تأسیسی برای نبی ایجاد می‌کند و او را حاکم قرار می‌دهد و از انسان‌ها می‌خواهد از این حاکمی که قرار داده،

تبعیت کنند؛ مثلاً آیه «اطيعواالله و اطيعواالرسول» را باید چنین بفهمیم: شما یک عده مسلمان هستید و دارید زندگی می‌کنید؛ حاکم شما هم عملاً یک نبی است و حکومتتان هم دینی است؛ تخلف شما از حکومت و دستورهای پیامبرمانند هر سرپیچی در هر جامعه دیگری اختلال در کار حکومت ایجاد می‌کند.

شبستری در پاسخ به این پرسش که اگر سؤال شود حکومت حق کیست؟ بیان می‌کند: پاسخ من این است که حکومت حق مردم است، از باب تدبیر امور دنیای خودشان. البته این به آن معنا نیست که خداوند اوامر و نواهی ندارد، اما حق ویژه‌ای برای پیاده کردن این اوامر و نواهی به کسی نداده است و انسان در این جهان با مسئولیت خودش زندگی می‌کند. کسی بار مسئولیت هیچ انسانی و هیچ جامعه‌ای را بردوش نمی‌کشد (همان).

شبستری معتقد است که شکل حکومت چه در دوره پیامبر و چه در دوره خلفای راشدین فردی بوده که متناسب با آن مرحله تاریخی بوده است. حکومت دموکراتیک مربوط به قرون اخیر است و نمی‌توان انتظار داشت که حکومت دموکراتیک به این معنا در عصر رسول یا خلفای راشدین وجود داشته باشد. در واقع «حکومت دموکراتیک یک نوع ساختار حکومت است که فقط برای جامعه‌های خاصی که تحولات خاصی را پیموده‌اند، امکان پذیر است. حقوق شهروندی و آزادی‌هایی که امروزه وجود دارد، در آن جامعه‌ها وجود نداشته است» (شبستری، ۱۳۸۱: ۲۲۲)

۲-۱. مشروعیت و مقبولیت از دیدگاه مجتهد شبستری

شبستری معتقد است که با ورود افکار و علوم سیاسی جدید به ایران در آغاز قرن بیستم، نظام شریعت فقهی و قدرت سیاسی - اجتماعی فقیهان شیعه که پیوند بسیار محکمی با قدرت نظام استبدادی حاکم داشتند تهدید شد. تهدید بدین سبب بود که آن افکار و علوم بر ضرورت تحقق «مشروعیت سیاسی» حکومت از طریق انتخاب مردم و اعمال حقوق آزادی‌های مسئولانه همه افراد جامعه و برابری همه آنان در برابر قانون و مشروط ساختن قدرت حکومت با قانون و توزیع قدرت و عدالت اجتماعی و مانند این‌ها تأکید می‌کرد و همه این‌ها

با نظام شریعت فقهی و قدرت گسترده فقیهان در تعارض بود. فقیهان شیعه برای رفع این تهدید چاره‌ای اندیشیدند و گفتند: غیر از مشروعیت سیاسی حکومت که به انتخاب مردم مربوط است، مسئله دیگری به نام «مشروعیت دینی حکومت» وجود دارد و این مشروعیت اصلاً به انتخاب مردم و حقوق افراد جامعه مربوط نیست. این مشروعیت از سوی خدا می‌آید و راه تحقق آن این است که فقیهان به حاکم عرفی منتخب مردم اجازه حکومت دهند، آن را تأیید کنند و آن را مشروع سازند! این مدعا، یعنی افزودن مشروعیت دینی بر مشروعیت سیاسی، با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شمسی ایران که به رهبری یک فقیه اتفاق افتاده بود، دوباره جان تازه‌ای گرفت و وارد قانون اساسی ایران شد. به باور شبستری:

در این چهار دهه پس از پیروزی انقلاب ایران، درباره مدعای مزبور، بحث‌ها و جدل‌های فراوانی در گرفته است که تاکنون هیچ نتیجه قابل قبول و قابل دفاع علمی نداشته است. آخرین سخن در این باب همین عبارت نامفهوم و متناقض الاجزای مشهور است که گفته‌اند: «مقبولیت از سوی مردم می‌آید و مشروعیت از سوی خدا!»، اما آنچه در ۴ سال گذشته عملاً در صحنه سیاست ایران اتفاق افتاد، واقعیتی است کاملاً متفاوت با آنچه فقیهان در آغاز انقلاب تصور می‌کردند. شبستری بیان می‌کند که آنچه در این مدت در ایران رخ داده است این‌ها هستند: انتخابات‌های مکرر و اجتناب‌ناپذیر گسترده و چالش‌های سیاسی فراوان آن‌ها، عقلانی‌تر شدن مستمر ملاک‌های رأی‌دادن‌ها، رشد گسترده و سریع گروه‌ها و مرجع‌های سیاسی غیردینی که انتخاب‌ها را خصوصاً در سال‌های اخیر رهبری می‌کنند و بالاخره بالاتر رفتن مدام مطالبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آحاد ملت ایران. همه این مسائل با مشروعیت سیاسی مربوطند، نه با مشروعیت دینی، چنان‌که حل ده‌ها مسئله و مشکل پیچیده موجود در سیاست داخلی و خارجی و اقتصاد ایران که تنها با بهره‌وری هوشمندانه از عقلانیت و از علوم و فنون عصر حاضر و دیپلماسی حاکم بر جهان امروز میسر است، فقط در سایه التزام به توسعه مشروعیت سیاسی حکومت در ایران ممکن و مقدور است و تبلیغ و ترویج مشروعیت دینی حکومت ایران و اصرار بر آن هیچ مشکلی را در این ابواب حل نمی‌کند. در حال حاضر نقش آفرینی بی‌بدیل مشروعیت سیاسی حکومت در ایران و ضرورت توسعه

آن تا آن اندازه آشکار گردیده که موضوع مشروعیت دینی حکومت که روزگاری چون یک ایده آسمانی بر سراسر ایران حکومت می‌کرد، امروز چنان بلااثر شده که چون یک «توهم» به نظر می‌رسد که ناگهان پیدا شد و به تدریج در حال زوال کامل است. اضافه کردن مشروعیت دینی بر مشروعیت سیاسی، از آغاز هیچ مبنای فلسفی و الهیاتی محکم نداشت، پس از اصالت پیدا کردن مشروعیت سیاسی حکومت و آرای مردم در ایران، نوبت به اصالت پیدا کردن حقوق بشر در ایران خواهد رسید. ما به سوی روشنایی می‌رویم (شبستری، ۱۳۹۶).

۳-۱. دموکراسی از دیدگاه مجتهد شبستری

شبستری بیان می‌کند که آزادی سیاسی و دموکراسی برای ملت ایران، دو مقوله بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است. مدعای اصلی مخالفان دینی دموکراسی این است که معنای دموکراسی، مردم‌سالاری است و مردم‌سالاری، یعنی اصالت دادن به اراده انسان در برابر اراده خداوند و مقدم داشتن قانون انسان بر قانون خداوند. این مبنا، انسان‌محوری است و با اسلام که بر اساس خدا‌محوری استوار است، سازگار نیست (اطلاعات، ۱۳۷۷).

آنچه حکومت دموکراتیک را از شکل‌های دیگر حکومت جدا می‌کند، این است که حکومت دموکراتیک نمی‌تواند از جامعه که متشکل از گروه‌های اجتماعی مختلف است سلب قدرت کند و ضامن آن پیروی از قانون است. وجود و حیات دموکراسی [مشروط] به وجود تشکیلات و عقاید متضاد است. حکومت دموکراتیک نه حکومت اکثریت است، نه حکومت اقلیت، بلکه حکومتی است که وظیفه آن تأمین منافع و رفاه همه گروه‌هاست.

دموکراسی در سرزمین‌های مختلف با آداب و رسوم و عقاید و فلسفه‌های ویژه هر قوم و ملتی انطباق پیدا می‌کند و در صدد تغییر آن‌ها بر نمی‌آید. در جامعه‌های امروزی تنها در سایه دموکراسی است که می‌توان همه استعداد‌های افراد جامعه را از طریق شرکت دادن آن‌ها در ساختن زندگی اجتماعی‌شان بارور ساخت (شبستری، ۱۳۸۱: ۴۹-۵۰).

حکومت دموکراتیک از آن نظر که یک حکومت است، هیچ تفسیری از جهان، انسان، عقیده و آئینی را برتر از دیگری نمی‌نشانند و هیچ فلسفه‌ای را مقدم بر فلسفه دیگر نمی‌داند.

این موضع، از این جهت نیست که حکومت‌کنندگان یا حکومت‌شوندگان از نظر فلسفی معتقد به نسبییت مطلق معرفت و یا پیروی مکتب لادری هستند، بلکه از این نظر است که وظیفه حکومت ورود به این مسائل نیست و تکلیف این مسائل را فیلسوفان معین می‌کنند، نه حاکمان، و ورود حاکمان در این مسائل جز نزاع و خصومت و دیکتاتوری نتیجه‌ای نمی‌دهد و در یک حکومت دموکراتیک صاحبان همه عقاید و فلسفه‌ها حق حیات و رشد و پیشرفت و التزام به عقاید خود را دارند. دموکراسی روشی در زندگی دنیوی است، نه معیار داوری در آخرت انسان‌ها. درست است که چنین حکومتی از آرا و عقاید مردم پیروی می‌کند، ولی نه از این باب است که قانون‌گذاران معتقدند که «در قانون‌گذاری اراده مردم مقدم بر اراده خداست»، زیرا این در واقع یک مسئله فلسفی است و مسئله فلسفی مورد توجه قانون‌گذاران نیست. البته قانون‌گذاران در نظام دموکراسی دو اصل را مسلماً رعایت می‌کنند: اصل یکم این است که قوانین موجود، حافظ برتری صنف و گروهی و طبقه‌ای بر دیگری نباشد. اصل دوم این است که قوانین خیر و مصلحت و رفاه معنوی و مادی همگان را تأمین کند، نه منافع اکثریت و طبقه‌ای خاص. در حکومت دموکراسی شهروند شماره یک و دو وجود ندارد (شبستری، ۱۳۸۱: ۵۰).

شبستری در پاسخ به این پرسش که اگر رأی مردم در تضاد با حکم خدا باشد، کدام یک از آن‌ها را باید پذیرفت، می‌گوید:

پاسخ به این پرسش دو بخش دارد: بخش نخست این است که از نظر کلامی و عقیدتی هر مسلمان موظف است حکم قطعی خداوند را بر رأی خود مقدم بداند. بخش دوم آن است که اگر فرضاً روزی مردم ایران که اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمانند، نخواهند به قانون قطعی خدا عمل کنند، در آن روز متأسفانه باید گفت که مردم ایران مسلمانی را در این موارد کنار گذاشته‌اند و کاری از دست هیچ کس ساخته نخواهد بود و این ربطی به دموکراسی ندارد و محصول تحولات فرهنگی غرب است (شبستری، ۱۳۸۱: ۵۱).

شبستری در پاسخ به این پرسش که دموکراسی با کدام تفکر و چه کسی ستیز می‌کند، معتقد است: «باید گفت دموکراسی از آن نظر که یک شکل و شیوه حکومت است، نه با اراده

و قانون خداوند می ستیزد و نه با حاملان راستین پیام وی» (شبستری، ۱۳۸۱: ۵۲). شبستری معتقد است که دموکراسی، اسلامی و غیراسلامی وجود ندارد. در هر جامعه‌ای یا دموکراسی وجود دارد یا دیکتاتوری. حد وسط دیکتاتوری و دموکراسی متصور نیست. مدل‌های دموکراسی گرچه متفاوتند، ولی اگر کسانی بخواهند دموکراسی را از آن نظر که یک روش حکومت است با عقاید دینی مقید کنند، در مقام عمل و واقعیت مدل خاصی از دموکراسی بوجود نمی‌آورند، بلکه مدل خاصی از دیکتاتوری پدید می‌آورند.

شبستری براین باور است که مدعای دیگر طرفداران دموکراسی اسلامی این است که چون قوانین الهی آزادی و مساوات یکسان برای افراد قائل نشده پس دموکراسی مطلق را نمی‌توان قبول کرد. مدعای دیگر این است که دموکراسی تنها یک روش نیست و مبانی انسان‌شناسانه دارد، در این تصور خطای ظریفی نهفته است که فهم آن با برداشت صحیح از دموکراسی ممکن می‌شود. حکومت دموکراتیک مفروض می‌گیرد که انسان‌ها در عالم سیاست و حکومت آزاد و مساوی هستند و آزادی و مساوات آن‌ها را رعایت باید نمود. آزادی و مساوات دو اصل روشی هستند، نه بیشتر (شبستری، ۱۳۸۱: ۶۷).

شبستری در پاسخ به این پرسش که آیا اسلام روش خاصی از حکومت کردن را مطرح کرده است که با روش دموکراسی مخالف است؟ هیچ دینی روش حکومت توصیه نمی‌کند و در اسلام نیز چنین توصیه‌ای نشده است. پیامبر در باب روش حکومت، تابع عصر خود بوده است، نه مؤسس روش حکومت. آنچه در نابرابری سیاسی مؤمنان و غیرمؤمنان و مردان و زنان در کتاب و سنت دیده می‌شود، مقتضیات واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی عصرهای گذشته بوده و در عصر حاضر می‌توان به گونه‌ای دیگر عمل کرد (همانند نظریه عمل به مصلحت که امام خمینی در سال‌های پایان عمر خود در باب سیاست و حکومت مطرح کردند). در عصر حاضر دموکراسی مسلمانان می‌توان داشت، اما دموکراسی اسلامی نمی‌توان داشت (شبستری، ۱۳۸۱: ۶۸). از نظر شبستری دموکراسی فقهی ممکن نیست، او برای مدعای خویش چنین استدلال می‌کند:

برخی دموکراسی را به فقهی و غیرفقهی (سکولار) تقسیم می‌کنند. در نظر این افراد،

دموکراسی فقهی آن است که یک فقیه به وجود آمدن یک نظام حکومتی را بر مبنای آرای مردم مشروع تلقی کند و مانند این‌ها. آنان از برخی فقیهان نام می‌برند و می‌گویند آرای آنان چنین بوده است و آن فقیهان دموکراسی را پذیرفته‌اند. شبستری می‌گوید در پاسخ به این افراد باید گفت: «آن فقیهان در آثار خود صریحاً گفته‌اند که هدف از برپا کردن حکومت اجرای احکام اسلام است و اصرار نموده‌اند که احکام جزایی، قضایی، مدنی، اقتصادی و سایر احکام اجتماعیه موجود در فقه اسلامی باید به وسیله حکومت در جامعه اجرا شود و هرگونه قانون‌گذاری نباید از شریعت تخلف کند. آنان همه این الزام‌ها را وارد قانون اساسی ما کرده‌اند و حتی مشروعیت دینی همین قانون اساسی را نیز به اجازه و تنفیض ولی فقیه منوط دانسته‌اند. این چگونه دموکراسی است که به وجود آمدن نظام سیاسی را به آرای مردم مربوط می‌کند، ولی زندگی سیاسی مردم را، سیاست‌ورزی سیاست‌مداران را، قانون‌گذاری را، اقتصاد را، فرهنگ و هنر را و خیلی از حوزه‌های دیگر را ملزم به عدم تخلف از احکام فقهی کند. بنابراین تعریف این نظریه سیاسی فقیهان دموکراسی نیست. هر اسم دیگری می‌خواهید روی آن بگذارید اما آن را دموکراتیک ننماید. در آغاز مشروطه شیخ فضل‌الله نوری گفته بود «مشروطه مشروعه» نمی‌شود، او درست می‌گفت، مشروطه مبانی دیگری دارد که با مبانی فقه سازگار نیست. امروزه هم باید بگوییم اگر دموکراسی می‌خواهید، «دموکراسی فقهی» نمی‌شود، دموکراسی فقط رأی دادن نیست!» (شبستری، ۱۳۹۵: ۶۰).

جوهر دموکراسی بیشتر در رقابت نمایان می‌شود تا در مشارکت، [چنان‌که] حتی مشارکت ۱۰۰ درصدی مردم در انتخابات تضمین‌کننده وجود دموکراسی نیست، چه بسا نظام‌های غیردموکراتیکی که در قرن ۲۰ موفق به احضار اکثریت مردم پای صندوق‌های رأی شده‌اند (کره شمالی) (بشیریه، ۱۳۹۲: ۸۹). مشارکت، یکی از ستون‌های اساسی دموکراسی است و نوستالژی دموکراسی آنی از این‌رو همچنان در اذهان باقی مانده است (بشیریه، ۱۳۹۲: ۲۷۶). آذری قمی در پاسخ به کسانی که انتخابات را در واقع انتصابات می‌دانستند، تز «یک کیلو گلابی» را مطرح کرد و گفت: اگر شما به میوه احتیاج دارید و در مغازه هم تنها یک کیلو گلابی وجود دارد، اگر شما آن را خریدید صدق بر «انتخاب» است! (حجاریان، ۱۳۸۸: ۶۷۴). اگر

اکثریتی رأی بدهند که باید تبعیض اعتقادی و قومی وجود داشته باشد، این فاشیسم است، نه دموکراسی، چون صرف رأی دادن، اکثریت سیستمی را مردم سالار نمی‌کند و باید در بطن جامعه آزادی و مساوات وجود داشته باشد (شبستری، ۱۳۸۳: ۸۵). علم فقه نمی‌تواند مبدأ برنامه‌ریزی باشد، تمامی برنامه‌های توسعه از علوم جدید گرفته شده است. این دانش فقه نه واقعیات موجود در جامعه را می‌تواند توضیح دهد و نه مکانیسم تغییر آن‌ها را (شبستری، ۱۳۸۳: ۱۷۵). شبستری در ادامه بیان می‌کند:

بیهوده می‌کوشند از کتاب و سنت حقوق بشر و دموکراسی دست و پاشکسته‌ای بیرون بیاورند که شیرینی یال و دم است و حاصلی جز ماندن بیشتر در استبداد دینی و غیردینی ندارد و تجربه، این را ثابت کرده است. این بدین معنا نیست که علم فقه را باید یکسره کنار گذاشت. قواعد و اصول ارزشمندی که فقیهان گذشته ما در ابواب گوناگون معاملات مطرح کرده‌اند امروزه به عنوان میراث ماندگاری است که باید قدر آن را بدانیم، ولی این استنباط‌ها و پرداخته‌های انسان‌های فقیه است و نباید مانع جذب حقوق بشر و دموکراسی شود. من تردیدی ندارم که مخالفت با حقوق بشر و دموکراسی در جهان اسلام علل و عوامل سیاسی دارد و برای حفظ استبداد انجام می‌گیرد، وگرنه جذب و هضم و حقوق بشر و اخلاق دموکراسی در فرهنگ مسلمانان کاملاً ممکن است (شبستری، ۱۳۸۹: ۲۰).

۲. آراء و اندیشه‌های آیت‌الله مصباح یزدی

۲-۱. حکومت اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است که در فقه شیعه عنوان حکومت اسلامی به «ولایت مطلقه فقیه» تعبیر می‌گردد و اگر فقها در بیانات خود به جای کلمه «حکومت»، کلمه «ولایت» را به کار ببرند، مناسب‌تر است. آیت‌الله مصباح، اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی را ناشی از اسلامیت نظام می‌داند و معتقد است حکومتی که توسط رسول خدا در مدینه پایه‌گذاری شد، متناسب با جامعه آن روز است که از صد هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. آیت‌الله مصباح در پاسخ به شبهه‌ای که می‌گوید شیوه قانون‌گذاری در کشور ما همان شیوه‌ای

است که در کشورهای دموکراتیک اعمال می‌شود، بنابراین چه لزومی دارد که بگوییم حکومت ما حکومت اسلامی است، می‌گوید:

احکام اسلام به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند و اگر در تصویب قوانین جاری کشور احکام ثابت اسلام رعایت نشوند و قوانین مصوب برخلاف احکام اسلام باشند، آن قوانین غیر اسلامی هستند؛ هرچند که نمایندگان مردم به آن رأی داده باشند. احکام ثانویه، اختیار وضع آن بر عهده ولی امر مسلمین است و اگر احکام اولیه موجب عسر و حرج شوند، آن احکام برداشته می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۱۱).

آیت الله مصباح به استناد سخن امام خمینی می‌گوید:

«امام کراراً می‌فرمود اگر حکومتی به اذن و اجازه ولی فقیه شکل نگیرد، طاغوت است. مفاد این سخن این است که ما دو نوع حکومت بیشتر نداریم: یکی حکومت حق و دیگری حکومت قانون. حکومت حق، حکومتی است که در رأس آن ولی فقیه است و او بر همه امور و مسائل حکومتی اشراف دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۱۱).

۲-۲. نقش مردم در حکومت اسلامی از دیدگاه آیت الله مصباح یزدی

آیت الله مصباح یزدی نقش مردم را در دو جنبه قابل بررسی می‌داند: یکی جنبه مشروعیت بخشی به حکومت اسلامی و دیگری جنبه عینیت بخشی به آن. ایشان مشروعیت حکومت پیامبر را از جانب خدا می‌داند و در مورد اینکه رأی و نظر مردم در تحقق حکومت پیامبر نقش اساسی داشته است، می‌گوید:

به اتفاق نظر مسلمانان مشروعیت حکومت رسول الله ﷺ از سوی خدای متعال بوده است؛ یعنی خدا حق حکومت را به ایشان عطا فرمود و رأی و نظر مردم هیچ نقشی در مشروعیت حکومت آن حضرت نداشت. ولی در تحقق حکومت پیامبر ﷺ نقش اساسی از آن مردم بوده است؛ یعنی آن حضرت با نیروی قهری حکومت خویش را بر مردم تحمیل نکرد، بلکه خود مسلمانان از جان و دل با پیامبریعت کرده، با رغبت حکومت نبوی را پذیرا شدند. کمک‌های بی‌دریغ مردم بود که باعث تحکیم پایه‌های حکومت پیامبر گشت (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۴).

۲-۳. مفهوم مشروعیت

«مشروعیت» از نظر آیت الله مصباح یزدی، «حقانیت» است. به بیان دیگر باید این گونه پرسش را طرح کرد: کسی که قدرت حکومت را در دست گرفته و تصدی این پست را دست دارد، آیا حق داشته که در این مقام بنشیند یا خیر؟ به بیان دیگر صرف نظر از شخصیت حقیقی و رفتار فردی، آیا به لحاظ شخصیت حقوقی دارای ملاک و اعتبار است؟ «یعنی بحث بر سر مجری قانون است که آیا او حق اجرا دارد یا نه، و با چه مجوزی؟ بحث بر سر کیفیت و نحوه اجرای قانون نیست» (نادری، ۱۳۸۲: ۵۴).

۲-۴. مفهوم مقبولیت و رابطه مشروعیت با مقبولیت

آیت الله مصباح یزدی مقبولیت را «پذیرش مردمی» می داند و بر این باور است که: اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی بر اساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می شود آن حکومت دارای مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست. به عبارت دیگر، حاکمان و حکومت ها را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: الف) حاکمان و حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی رضا و رغبت تن به حاکمیت و اعمال سلطه آن ها می دهند؛ ب) حاکمان و حکومت هایی که مردم و افراد یک جامعه از روی اجبار و اکراه از آنان اطاعت می کنند. ویژگی مقبولیت اختصاص به دسته اول دارد (نادری، ۱۳۸۲: ۵۴).

آیت الله مصباح یزدی بیان می کند که رابطه مشروعیت با مقبولیت به ضابطه ای بستگی دارد که برای مشروعیت لحاظ می کنیم. اگر ملاک مشروعیت، پذیرش مردمی باشد، مشروعیت و مقبولیت پیوسته باهم خواهند بود و هر حکومت مشروعی از مقبولیت نیز برخوردار است و برعکس، هر حکومت مقبولی، مشروع نیز خواهد بود. اما اگر ملاک مشروعیت را امر دیگری دیگری غیر از پذیرش مردمی قرار دهیم، مشروعیت از مقبولیت تفکیک می شود و ممکن است حکومت هایی مشروع باشند، اما مردم به آن اقبالی نداشته باشند و یا برعکس. آیت الله

مصباح یزدی معتقد است: اگر بگوییم معیار مشروعیت خواست مردم است، یعنی اگر مردم حکومتی را نخواستند (هرچند آن حکومت در پی مصالح مردم باشد) نامشروع است؛ در این صورت «تکلیف اقلیت چه می‌شود؟ این اشکال بسیار جدی است» (نادری، ۱۳۸۲: ۵۵).
به باور ایشان ملاک مشروعیت حکومت در عصر غیبت از سوی خدا تعیین می‌شود، نه از سوی آرای مردم. فقیه حق حکومت دارد و نقش مردم در زمان غیبت عینیت بخشیدن به حکومت است، نه مشروعیت بخشیدن.

۲-۵. جایگاه حقیقی مردم در حکومت دینی

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است که انسان حتی در وجود خودش، بدون اجازه خدا حق تصرف ندارد؛ از این رو رأی مردم حجت شرعی نمی‌آورد و اگر اسلام چیزی را نهی کرده است، حق نداریم با رأی و انتخاب خود آن را مجاز بشماریم. ایشان همچنین معتقد است که مقبولیت با مشروعیت تلازمی ندارد؛ «یعنی مشروعیت ولایت فقیه منوط به مقبولیت آن نیست و مقبولیت فقط به حکومت دینی عینیت می‌بخشد، زیرا حاکم دینی حق استفاده از زور را برای تحمیل حاکمیت خویش ندارد. اگر مقبولیت حاکمیت ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی‌رود، بلکه تحقق حاکمیت آن با اشکال مواجه می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۷).

آیت‌الله مصباح همچنین این رأی را تقویت می‌کند که مردم با رأی به خبرگان، رجوع به «بینه» کرده‌اند؛ یعنی کارشناسان دینی را برگزیده‌اند، و انتخابات زمینه‌ای برای «کشف» رهبر است، نه اینکه به او مشروعیت ببخشد. ایشان درباره عدم مقبولیت نظام اسلامی از سوی مردم، دو صورت را ترسیم می‌کند: یکی اینکه مردم به هیچ روی حکومت دینی را نپذیرند؛ مانند ۲۵ سال خانه نشینی حضرت علی که حاکمیت بالفعل نداشتند. دیگری اینکه حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است به فعلیت رسیده باشد، ولی پس از مدتی عده‌ای به مخالفت با او برخیزند که به دو صورت است: یا مخالفان گروه کمی هستند که قصد براندازی حکومت شرعی را دارند که در این صورت حاکم موظف به مقابله

با آنان است؛ مانند برخورد حضرت علی با اصحاب جمل، صفین، نهروان؛ یا بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم اکثریت قاطع با آن مخالفت می‌کنند که در اینجا حاکم هنوز شرعاً حاکم است، ولی با از دست دادن مقبولیت، قدرت اعمال حاکمیت مشروعش را از دست می‌دهد؛ مانند دوران امامت امام حسن علیه السلام که با فرار سران سپاه به اردوگاه معاویه و پیروی نکردن مردم از ایشان، حضرت مجبور به پذیرش صلح شد.

۲-۶. مشروعیت نظام و رأی مردم

آیت الله مصباح یزدی براین باور است که انتخابات و آرای مردم هیچ‌گاه مشروعیت‌آور نیست که با منفی شدن آرای عمومی، مشروعیت نظام باطل گردد. از نظر ایشان دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم، زمانی در غرب به وجود آمد که غربی‌ها متوجه شدند مسیحیت کارایی و قابلیت آن را ندارد که در تمام جنبه‌های زندگی انسان نقش داشته باشد؛ از این رو ایشان دموکراسی غربی را اساساً زاییده تفکر جدایی دین از سیاست می‌دانند که هیچ‌گاه نمی‌تواند با اسلام هم‌سوس شود. آیت الله مصباح، اساس دموکراسی غربی در زمینه قانون‌گذاری را چنین توضیح می‌دهد که واقعیتی جدای از خواست مردم وجود ندارد و اگر مردم رأی به جواز همجنس‌بازی دادند، مقدم بر دین است. بنا بر اعتقاد آیت الله مصباح یزدی، اینکه نمایندگان مردم در مجلس به قانونی رأی دهند، آن قانون معتبر نیست، بلکه شورای نگهبان باید آن را با احکام شرع تطبیق دهد. همچنین به باور ایشان بین اسلام و دموکراسی در مقام قانون‌گذاری هیچ‌گاه آشتی برقرار نخواهد شد، زیرا وقتی گفته می‌شود اصالت با رأی مردم است؛ یعنی هر چند برخلاف رأی خدا باشد، مورد مقبول است. بر همین اساس آیت الله مصباح یزدی از شیخ فضل الله نوری با عنوان «شهید» یاد می‌کند که در برابر مشروطه مطلقه، «مشروطه مشروعه» را مطرح کرد و مشروطه‌ای را می‌پذیرفت که موافق شرع و احکام و قوانین اسلامی باشد. از نظر ایشان «معنای دموکراتیک این است که غیر از خواست مردم هیچ چیز دیگری در تعیین قانون دخالت ندارد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). آیت الله مصباح ملاک مشروعیت قوه مجریه را چیزی جز رأی اکثریت مردم می‌داند و آن «اذن خدا» است.

۷-۲. دموکراسی از دیدگاه آیت الله مصباح یزدی

آیت الله مصباح یزدی «دموکراسی» را پیامد باطل «سقیفه» می داند که پس از وفات پیامبر ﷺ، عده ای عقیده داشتند که پیامبر ﷺ فقط ضامن دین مردم بوده و اطاعت از او تنها در امور دینی واجب بود و فقط ایشان متکفل دین بودند. به نظر همین افراد پیامبر در روز غدیر حضرت علی را کاندیدا کرد تا اگر مردم خوششان آمد آن حضرت را انتخاب کنند. «بدین ترتیب گروه طراحان سقیفه اولین کسانی بودند که بنای دموکراسی اسلامی را گذاشتند و گفتند که این مردم هستند که باید برای پیغمبر جانشین تعیین کنند، عده ای گمان می کنند که دموکراسی ارمغان غرب برای ماست، بلکه این ارمغان شوم طراحان سقیفه است» (نادری، ۱۳۸۲: ۲۵۱).

ایشان «سکولاریسم» را نیز مولد شوم دیگر سقیفه می داند که همان افراد گفتند تعیین حاکم و قاضی مربوط به امور دنیاست و ربطی به پیامبر ﷺ ندارد. آیت الله مصباح در ادامه، معتقدان به دموکراسی را «سقیفه ای» و معتقدان به حکومت دینی با حاکمیت الله را «علوی» نام گذاری می کند و بر این باور است که «امروزه می توانیم خود را محک بزینم که سقیفه ای هستیم یا علوی» (نادری، ۱۳۸۲: ۲۵۴). آیت الله مصباح اولین نظریه پرداز «سکولاریسم» را معاویه می داند که در پاسخ به نامه حضرت علی علیه السلام که در آن حضرت بنا به احادیث پیامبر ﷺ، خلافت خود بعد از پیامبر را توضیح داده بود، معاویه در پاسخ این گونه نوشت:

«الَا وَ إِنَّمَا كَانَ مُحَمَّدٌ رَسُولًا مِنَ الرُّسُلِ إِلَى النَّاسِ كَمَا فَبَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا غَيْرَ [...]»؛

درست است که تو خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و جانشین او هستی، اما مگر رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ او تنها پیام آوری بود و از جانب خدا پیام هایی را به مردم ابلاغ می کرد؛ اما «لَا يَمْلِكُ شَيْئًا غَيْرَهُ»، مقام و منصب دیگری غیر از دریافت و ابلاغ پیام های خدا به مردم نداشت! از این رو تو [علی] نیز خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی تا پیام هایی را که آن حضرت از جانب خدا آورده بود، به مردم برسانی! اما امامت و ریاست بر مردم را خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نداشت تا تو بخواهی جانشین او در این امر باشی! (نادری، ۱۳۸۳: ۹۸ و ۹۹).

آیت الله مصباح معتقد است که واژه «دموکراسی» همچون واژه «آزادی» تعریف روشنی

ندارد و امروزه رژیم‌های دموکرات تلقی می‌کنند که دین نقشی در آن نداشته باشد که در این صورت باید به جای دموکراسی، چنین نظامی را «دیکتاتوری بی‌دینان» بنامیم. همچنین دموکراسی و مردم‌سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خدا باشد، هیچ ارزشی ندارد. آیت الله مصباح مقصود امام خمینی از «میزان، رأی مردم است» را این می‌داند که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند؛ حتی اگر مخالف حکم خدا باشد و چنین توضیح می‌دهد: «هیچ‌گاه منظور امام خمینی این نبوده و نیست که میزان رأی مردم است؛ حتی اگر مردم رأی بدهند که قانون اساسی دروغ است یا رأی بدهند که اسلام نباشد، ولایت فقیه نباشد. امام شخصیتی بود که عمر خود را صرف اسلام و احیای احکام دین کرد» (نادری، ۱۳۸۳: ۲۵۳). ایشان چنین ادامه می‌دهد که: «اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی، و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد». (نادری، ۱۳۸۲: ۲۰۲-۲۰۵).

آیت الله مصباح یزدی همچنین در زمینه عنوان نام‌گذاری کشور ما به «جمهوری اسلامی»، جمهوریت را قالب حکومت می‌داند و اسلامیت را بیان‌کننده محتوای حکومت و می‌گوید: در آغاز انقلاب عده‌ای می‌گفتند جمهوری دموکراتیک؛ اگر جمهوری عین دموکراسی است وقتی جمهوریت باشد دموکراسی هم هست و نیازی به قید دموکراتیک نیست. در برخی معانی دموکراسی چیزی اضافه بر جمهوریت استفاده می‌شود و آن، تکیه بر افکار عمومی بیش از تکیه بر اسلام است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۳۰۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دوگانه حاکمیت «خدا» و «مردم» همچون ققنوسی است که هر از چند گاهی سراز خاکستر برمی‌آورد و خواب خفتگان را آشفته می‌کند. پس از مشروطه و جدال خونین مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، از اواسط دهه ۷۰ شمسی و با پیروزی اصلاح‌طلبان در ۲ خرداد ۱۳۷۶، به فراخور اوضاع سیاسی، عناوینی همچون «مشروعیت»، «مقبولیت»، «دموکراسی»، «حکومت دینی»، «حق»، «تکلیف» وارد گفتمان سیاسی شد و محل مناقشات گوناگون قرار گرفت.

از آنجاکه این جدال را پایانی نیست و مشروعه خواهان و مشروطه خواهان تحت عناوین دیگری همچون «سنت‌گرا» یا «اصولیون» و «دگراندیش» یا «نواندیش» هنوز در عرصه این مناقشه حضور دارند، طرح این بحث ضروری به نظر می‌رسید. مقایسه تطبیقی «دموکراسی»، «حکومت دینی»، «مشروعیت» و «مقبولیت» و... از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی و مجتهد شبستری هدف اصلی این پژوهش بود.

چنان‌که گفتیم، اساس بحث شبستری حول محور «انسان» است، چنان‌که شبستری معتقد است وقتی دین به صورت یک نهاد درآید، با این خطر مواجه می‌شویم که انسان از طریق این نهادها نفی شود، چون وقتی دین به صورت نهاد درآید، خدای مطلق، از مطلق بودنش خارج می‌شود. شبستری در مورد حق و تکلیف بیان می‌کند: کسانی که به «تکلیف‌گرایی» باور دارند، عمل سیاسی را یک وظیفه می‌شمارند و عمل سیاسی را با قصد تقرب به خدا انجام می‌دهند. در مقابل معتقدان به «حق» برای شرکت در حیات سیاسی، اصالت قائل هستند و عمل سیاسی را مقدمه چیزی نمی‌دانند.

بنا بر اعتقاد شبستری، روابط افراد با نظام حکومتی در مقولاتی مانند «فقه» یا «وکالت» نمی‌گنجد و تار و پود نظام دموکراتیک نه عقد اجتماعی است، نه وکالت حاکم از سوی افراد. از نظر او در یک نظام دموکراتیک، رأی دادن به کسی، «توکیل» به معنای فقهی نیست، همچنان‌که رأی دادن به قانون اساسی، «عقد» به معنای فقهی آن نیست. از نظر شبستری، گوهر ایمان، پدیده‌ای نیست که با القا و تبلیغ به دست آید و ایمان، ایدئولوژی نیست که بتوان با روش‌های القای ایدئولوژی آن را به افراد آموخت، بلکه ایمان، تجربه دینی است.

شبستری معتقد است که بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که پیش از بعثت پیامبر، شکل ابتدایی و ساده‌ای از حکومت نیز وجود داشته است. از نظر او نظریه امامت، یعنی اینکه رهبر دین یا مفسر دین کیست و دین را از چه کسی باید گرفت؟ شبستری با استناد به شهید مطهری این باور را تقویت می‌کند که نظریه امامت، نظریه حکومت نیست.

در بحث دموکراسی، شبستری مدعای اصلی مخالفان دموکراسی را چنین توضیح می‌دهد: چون دموکراسی به معنای مردم‌سالاری است و مردم‌سالاری یعنی اصالت دادن به

اراده انسان در برابر اراده خداوند، این مبنا نوعی انسان محوری است که با خدامحوری که اساس اسلام است، سازگار نیست. شبستری در ادامه می‌گوید: دموکراسی نه فلسفه حقوق است، نه فلسفه اخلاق، بلکه دموکراسی شیوه و شکل حکومت است در مقابل شیوه و شکل دیکتاتوری، و آنچه حکومت دموکراتیک را از سایر حکومت‌ها جدا می‌سازد پیروی حکومت دموکراتیک از قانون است. شبستری، وجود و حیات دموکراسی را مشروط به وجود تشکیلات و عقاید متضاد می‌داند و بر این باور است که حکومت دموکراتیک نه حکومت اکثریت است، نه حکومت اقلیت، بلکه وظیفه آن تأمین منافع و رفاه همه گروه‌هاست. از دیدگاه شبستری، دموکراسی در سرزمین‌های مختلف با آداب و رسوم و عقاید و فلسفه‌های هر قوم و ملتی انطباق پیدا می‌کند و در صدد تغییر آن‌ها بر نمی‌آید. همچنین در حکومت دموکراتیک هیچ تفسیری از جهان و انسان وجود ندارد که دلالت بر برتری نسبت به دیگری باشد، زیرا وظیفه حکومت اساساً ورود به این مسائل نیست. شبستری، دموکراسی را روشی در زندگی دنیوی می‌داند، نه معیار داوری در آخرت انسان‌ها.

مجتهد شبستری قائل به وجود «دموکراسی مسلمانان» است و به اعتقاد او دموکراسی اسلامی و غیراسلامی وجود ندارد. او دو اصل «آزادی» و «مساوات» را شاه‌رگ تئوری دموکراسی می‌داند. او به دموکراسی فقهی نیز اعتقادی ندارد و بیان می‌کند که دموکراسی فقهی امکان‌پذیر نیست. به اعتقاد شبستری، دموکراسی فقط رأی دادن نیست، بلکه «جوهر» دموکراسی «رقابت» است، نه «مشارکت» و حتی مشارکت ۱۰۰ درصدی مردم در انتخابات هم تضمین‌کننده وجود دموکراسی نیست، بلکه مشارکت تنها یکی از ستون‌های اساسی دموکراسی است. از دیدگاه شبستری از کتاب و سنت نمی‌توان حقوق بشر و دموکراسی به دست آورد.

در بحث مشروعیت و مقبولیت، شبستری معتقد است که مشروعیت سیاسی حکومت که از طریق انتخاب مردم و اعمال حقوق همه افراد جامعه می‌باشد با نظام شریعت فقهی و قدرت گسترده فقیهان در تعارض بود. شبستری چاره فقیهان برای حل این مشکل را این می‌داند که به غیر از مشروعیت سیاسی حکومت که مشروط به انتخاب مردم بود، مسئله دیگری به نام مشروعیت دینی حکومت به وجود آوردند که اصلاً به انتخاب مردم بستگی

نداشت. شبستری عبارت «مقبولیت از سوی مردم می‌آید و مشروعیت از سوی خدا» را نامفهوم و متناقض الاجرامی داند. به اعتقاد او آنچه که در سال‌های اخیر در ایران اتفاق افتاده، مانند انتخابات‌های مکرر، همگی به مشروعیت سیاسی مربوط هستند، نه مشروعیت دینی. شبستری مشروعیت دینی را یک «توهم» می‌داند که ناگهان پیدا شد و امروزه در حال زوال است. او اخیراً طی دعوتی از مراجع تقلید به منظور مناظره درباره «اعتبار علم فقه و اجتهاد فقهی در عصر حاضر» درصدد توضیح آرای خود در زمینه ناکارآمدی تئوری‌های فقهی بوده است.

آنچه از مجموع اندیشه‌ها و آرای آیت‌الله مصباح یزدی می‌توان برداشت کرد این است که محور مباحث ایشان در مورد حکومت و لوازم آن، «ولایت مطلقه فقیه» است، چنان‌که اساساً «حکومت» را به معنای «ولایت» می‌داند و می‌گوید: اگر به جای «حکومت» از کلمه «ولایت» استفاده کنیم بهتر است. به نظر آیت‌الله مصباح، حکومت‌ها در غرب یا دیکتاتوری هستند یا دموکراسی. آیت‌الله مصباح یزدی حکومت اسلامی را جدای از این دو شکل لحاظ می‌کند و «نظریه ولایت فقیه» را محور حکومت اسلامی معرفی می‌کند. به باور ایشان حکومت و دولت از مسائل بنیادین فلسفه سیاست هستند و ضرورت تشکیل حکومت ناشی از مدنی الطبع بودن انسان است. در گفتمان آیت‌الله مصباح، تنها خداوند شایستگی حاکمیت بر انسان را دارد و حاکمیت غیر خدا اگر به اذن او باشد، مشروعیت دارد. ایشان بر اساس همین اصل، اسلام را از مکاتب دیگر جدا می‌کند. بنا بر نظر آیت‌الله مصباح هیچ‌گاه نمی‌توان به جامعه آرمانی دست یافت و حتی در زمان حکومت امام زمان نیز جامعه، آرمانی و عاری از گناه نیست، زیرا افرادی از این جامعه امام زمان را به شهادت می‌رسانند.

آیت‌الله مصباح یزدی احکام اسلام در باب سیاست و حکومت را تأسیسی می‌داند، نه امضایی و تقلیدی که مبتنی بر قبول آرا و نظرات عقلا باشد. به اعتقاد ایشان اساس نظریه دموکراسی که حکومت مردم بر مردم است، با ولایت فقیه ناسازگار است و هیچ‌گاه نمی‌توانیم ولایت فقیه را با دموکراسی تطبیق دهیم. ایشان در مقابل این انتقاد که اسلام شکل خاصی را برای حکومت ارائه نکرده، توضیح می‌دهد که اگر حکومت پیامبر شکل ویژه‌ای داشت، جنبه

تخیلی و دست نیافتنی پیدا می‌کرد و برای مردم آن روزگار غیر قابل هضم بود. به اعتقاد ایشان اگر در تصویب قوانین کشور احکام ثابت اسلام رعایت نشوند و قوانین برخلاف احکام اسلام باشند، آن قوانین غیراسلامی خواهند بود، هرچند نمایندگان مردم به آن رأی داده باشند. آیت‌الله مصباح یزدی به استناد سخن امام خمینی چنین حکومتی را حکومت طاغوت می‌داند.

وی در باب «نقش مردم» در حکومت اسلامی، نقش مردم را «عینیت بخشی» به حکومت اسلامی در تحقق آن می‌داند، نه مشروعیت بخشی و در این زمینه به حکومت پیامبر اشاره می‌کند که مشروعیت و منشأ آن الهی بود و تنها توسط مردم تحقق و عینیت یافت. ایشان در ادامه به اختلاف شیعه و سنی در این زمینه اشاره می‌کند که اهل سنت معتقدند حکومت هر کسی به غیر از رسول خدا با رأی و بیعت مردم مشروعیت می‌یابد، ولی شیعیان حکومت ائمه را همچون حکومت رسول خدا با نصب الهی و مشروعیت الهی می‌دانند که رأی و بیعت مردم در تحقق آن مؤثر است. در اندیشه‌های آیت‌الله مصباح، منظور از واژه «مشروعیت»، «حقانیت» است؛ یعنی باید این‌گونه پرسیم که کسی که تصدی پستی را بر عهده دارد، صرف نظر از شخصیت حقیقی آن فرد، آیا حق داشته است که در این مقام بنشیند یا خیر؟ به عبارت دیگر بحث بر سر مجری قانون است، نه کیفیت و نحوه اجرای قانون.

همچنین آیت‌الله مصباح «مقبولیت» را پذیرش مردمی می‌داند که به حکومت‌هایی اختصاص دارد که مردم یک جامعه از روی رضا و رغبت به آن حاکمیت تن می‌دهند، نه از روی اجبار و زور و اکراه. به نظر ایشان اگر ملاک مشروعیت، پذیرش مردمی باشد، مشروعیت و مقبولیت باهم پیوستگی دارند، اما اگر ملاک مشروعیت امر دیگری غیر از پذیرش مردمی باشد؛ یعنی مشروعیت الهی باشد، این دو از هم تفکیک می‌شوند که در این صورت ممکن است حکومت‌هایی مشروع باشند، اما مقبولیت مردمی نداشته باشند؛ مانند آنچه در مورد حکومت حضرت علی علیه السلام اتفاق افتاد و برعکس.

آیت‌الله مصباح در مورد جایگاه مردم در حکومت دینی بر این عقیده است که انسان حتی در وجود خودش بدون اجازه خدا حق تصرف ندارد؛ چه برسد به آنکه رأی مردم حجت

شرعی به حساب آورده شود و اگر اسلام چیزی را نهی کند، حق نداریم با رأی و انتخاب خود آن را مجاز بشماریم. اگر مقبولیت حاکمیت فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی‌رود، بلکه تحقق حاکمیت آن با اشکال مواجه می‌شود. در زمینه دموکراسی، آیت‌الله مصباح بر این باور است که واژه «دموکراسی» همچون واژه «آزادی»، تعریف روشنی ندارد و امروزه رژیم‌های دموکرات می‌نامند که دین در آن نقشی نداشته باشد. ایشان مقصود امام خمینی از «میزان»، رأی ملت است» را این‌گونه تفسیر می‌کند: مقصود امام رأی مردم در چارچوب احکام شرعی و الهی است، نه هر رأیی که به مخالفت با خدا باشد و دموکراسی به معنای ترجیح هر اکثریتی بر اقلیت، اعتبار ندارد.

اساساً آنچه که از آراء و اندیشه‌های آیت‌الله مصباح یزدی و مجتهد شبستری درمی‌یابیم این است که شبستری، نظریه ولایت فقیه را اساساً نظریه دولت نمی‌داند و در مقابل آیت‌الله مصباح دموکراسی را که حکومت مردم بر مردم است، با نظریه ولایت فقیه که محور اصلی مباحث ایشان است، ناسازگار قلمداد می‌کند. البته آنچه از نظرات آیت‌الله مصباح بر می‌آید پذیرش رأی مردم در مقبولیت حاکم است، در حالی که مجتهد شبستری معتقد است حکومت وقتی مشروعیت دینی پیدا می‌کند که قبل از آن مشروعیت سیاسی به دست آورده باشد. آیت‌الله مصباح، مشروعیت را امری الهی می‌داند و معتقد است حاکمیت غیر خدا اگر به اذن الهی باشد مشروعیت دارد و بر همین اصل، اسلام را از سایر مکاتب جدا می‌کند.

کتابنامه

۱. احمدی، حمید (۱۳۹۰)، جامعه شناسی سیاسی جنبش های اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، گذار به دموکراسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۳. حجاریان، سعید (۱۳۸۰)، از شاهد قدسی تا شاهد بازاری، تهران: انتشارات طرح نو.
۴. ----- (۱۳۸۸)، جمهوریت، افسون زدایی از قدرت، تهران: انتشارات طرح نو.
۵. فیرحی، داوود (بی تا)، مطالب بازیابی شده از کانال تلگرامی دکتر داوود فیرحی: @davood_feirahi
۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، بامداد اسلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۸. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵)، صراط های مستقیم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۹. ----- (۱۳۸۵)، مدارا و مدیریت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۰. سروش، منتظری، عدالت نژاد، سبحانی، عابدینی، (۱۳۸۲)، اندر باب اجتهاد، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۱. شبستری، سروش، ملکیان، کدیور (۱۳۸۴)، سنت و سکولاریسم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۲. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۶)، ایمان و آزادی، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۳. ----- (۱۳۸۱)، نقدی بر قرائت رسمی از دین، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۴. ----- (۱۳۸۳)، تاملاتی در قرائت رسمی از دین، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۵. ----- (۱۳۸۳)، قرائت انسانی از دین، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۶. ----- (۱۳۸۴)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۷. ----- (۱۳۸۹)، مجموعه کامل قرائت نبوی از جهان، تنظیم فرشاد نوروزی، [بی جا] انجمن احیای گران فلسفه.
۱۸. کدیور، محسن (۱۳۷۹)، دغدغه های حکومت دینی، تهران: نشر نی.
۱۹. ----- (۱۳۸۷)، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی.

۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸)، سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت، [بی جا]: دفتر مطالعات و بررسی های سیاسی.
۲۱. ----- (۱۳۸۲)، پاسخ ها و پرسش ها، جلد ۱، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۲. ----- (۱۳۸۲)، پاسخ ها و پرسش ها، جلد ۲، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۳. ----- (۱۳۸۲)، پاسخ ها و پرسش ها، جلد ۳، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۴. ----- (۱۳۸۲)، پاسخ ها و پرسش ها، جلد ۴، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۵. ----- (۱۳۸۲)، پاسخ ها و پرسش ها، جلد ۵، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۶. نادری، حسینی، محمدمهدی، سید ابراهیم (۱۳۸۲)، کاوش ها و چالش ها، (سلسله سخنرانی های مصباح یزدی در کانون بسیج اساتید دانشگاه علم و صنعت)، جلد ۱، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۷. ----- (۱۳۸۲)، کاوش ها و چالش ها، (سلسله سخنرانی های مصباح یزدی در کانون بسیج اساتید دانشگاه علم و صنعت)، جلد ۲، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۸. نادری قمی، محمدمهدی (۱۳۸۲)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه مصباح یزدی، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی مصباح یزدی.
۲۹. ----- (۱۳۸۳)، در پرتو ولایت، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.